

## بررسی مبانی تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ

احمد ادیبی

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، گروه حقوق، دانشگاه اصفهان.

دکتر محمد مهدی الشریف (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان

M.alsharif@ase.ui.ac.ir

دکتر علیرضا آرش پور

دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان

### چکیده

بسیاری از حقوقدانان به تأسی از اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی، مرگ را پایانبخش اهلیت انسان دانسته و متوفی را فاقد اهلیت قلمداد کرده‌اند. شکی نیست که «اهلیت استیفا» و «آن بخش از اهلیت تمتع»، که ذاتاً قابلیت بقای بعد از فوت را ندارد؛ همانند حقوق ناشی از زوجیت، با مرگ از بین می‌رود؛ اما «حق داشتن ملک» و «اهلیت تملک» به عنوان یکی از بخش‌های اهلیت تمتع، بصورت محدود امکان بقاء و تداوم بعد از مرگ را دارد. اصولاً شریعت اسلام اهلیت تملک را مختص به انسان زنده ندانسته و برای نهادهایی نظیر «وجوهات شرعی» و «وقف»، اهلیت تملک در نظر گرفته است. براساس نتایج این پژوهش، که به صورت کتابخانه‌ای و با تحلیل محتوا انجام پذیرفته، کشف گردید که اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی قابل اتکا نبوده و امکان تداوم مالکیت پس از مرگ و حتی تملک جدید پس از فوت، در موارد خاص، پذیرفته شده است. مصداق بارز مورد اول را باید در بقای «ماترک موضوع دین مستغرق» در مالکیت خود متوفی و عدم انتقال آن به وراثت جست؛ و مصداق مالکیت جدید پس از مرگ نیز عبارتند از: «مالکیت متوفی بر دیه ناشی از جنایت بر اموات»، «مالکیت تقدیری بر دیه قتل»، «عودت مالکیت مبیع به متوفی در صورت فسخ ورثه» و «مالکیت متوفی بر اشیایی که قبل از فوت، سبب آنها را ایجاد کرده است؛ همانند صیدی که بعد از مرگ صیاد، در تور ماهیگیری می‌افتد».

کلید واژه: اهلیت تملک پس از مرگ؛ اهلیت متوفی؛ بقای مالکیت پس از مرگ؛ تملک جدید پس از مرگ؛ اهلیت تمتع اموات.

## مقدمه

اهلیت عبارت است از صلاحیت و شایستگی فرد برای دارا شدن و اجرای حقوق و تکالیف،<sup>۱</sup> که به دو دسته تقسیم می‌شود: اهلیت تمتع و اهلیت استیفا. اهلیت تمتع که در بسیاری از کتب فقهی از آن تحت عنوان «اهلیة الوجوب» یاد می‌شود، قابلیت است که فرد به اعتبار آن می‌تواند صاحب حق گردد. اهلیت استیفا نیز که در عربی با نام «اهلیة الاداء» به کار می‌رود؛ عبارت از قابلیت است که افراد بتوانند نسبت به اجرای حقوق خود اقدام کنند.<sup>۲</sup>

همچنانکه در ماده ۹۵۸ قانونی مدنی نیز ذکر شده، پرواضح است که برای داشتن اهلیت استیفا، وجود شرایط عامه یعنی عقل بلوغ و رشد ضروری است؛<sup>۳</sup> لذا تصور تداوم اهلیت استیفا بعد از مرگ قابل پذیرش نیست.

اهلیت تمتع اما عبارت است از شایستگی داشتن حق و برعهده گرفتن تکالیف است و قدر متیقن تعریف های ارائه شده از اهلیت تمتع، همانا «شایستگی داشتن حقوق» است که یکی از فروع آن، حق داشتن مالکیت و اهلیت تملک می‌باشد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> شهیدی، تشکیل قراردادها و تعهدات، ۲۴۶.

<sup>۲</sup> هدایت نیا، حقوق غیر ایرانیان در جمهوری اسلامی ایران، ۷۰؛ تقنازانی و دیگران، شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح فی أصول الفقه ۳۳۷؛ مغنیه، فقه الإمام الصادق علیه السلام، ۳/۵۱.

<sup>۳</sup> داوودی و دیگران، نقش فقهای شیعه در حل مسائل مستحدثه، ۱۱۷؛ اعرافی، فقه تربیتی، ۱۶۸/۱۷؛ حسنی، نظریة العقد فی الفقه الجعفری، ۵۶.

<sup>۴</sup> عمران، الأسس العامة فی القانون، ۱۴۱؛ حکیم و دیگران، الضمان فی الفقه الإسلامی، ۲۵۴.

توجه به اینکه قانون مدنی در ماده ۹۵۸ بیان می‌دارد: «هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود»؛ بسیاری از تعاریف ارائه شده، اهلیت متمتع را مختص به انسان دانسته و آن را بر واژه انسان اطلاق کرده‌اند.<sup>۵</sup>

در برخی دیگر از تعاریف نیز، اهلیت متمتع از لوازم ذاتی حیات انسان در نظر گرفته شده و شرط برخورداری از اهلیت متمتع را، زنده بودن انگاشته‌اند.<sup>۶</sup> حال آنکه تلقی مالکیت برای مواردی غیر از انسان زنده، سابقه تاریخی داشته<sup>۷</sup> و در فقه غنی اسلامی نیز، در بحث وصیت و وقف بر جهات و مساجد و مدارس؛ برای جهت تعیین شده، اهلیت متمتع و تملک قائل شده‌اند و در صورت وقف بر مساجد، مال موقوفه را دخل در مالکیت خود مسجد می‌دانند<sup>۸</sup> و ثابت می‌کند که در فقه، اهلیت تملک و متمتع، مخصوص انسان زنده نیست. «الملک بسبب الوقف و شبهه، کالمسجد و المدرسه و غیرهما، فکل ما یوقف علیهما فهو ملک لهما ...» و «کذا نماءات الموقوف علی المسجد فهی ملک طلق للمسجد لا یجوز فیها سائر التصرفات الناقله.»<sup>۹</sup> در نظر گرفتن مالکیت برای اشیاء یا مفاهیم انتزاعی، در بادی امر ممکن است عجیب به نظر برسد؛ اما واقعیت آن است بنای عقلا بر امکان اعتبار مالکیت برای غیر انسان است و اصولاً مالکیت، پدیده ایست اعتباری، که مستلزم وجود فیزیکی و خارجی نبوده و ممکن است برای اموری که در عالم اعتبار نیز وجود دارد، تعیین مالکیت شود.<sup>۱۰</sup> بر همین اساس است که در فقه می‌توان شاهد مفاهیمی و ساختارهایی نظیر اهلیت و صلاحیت اعتباری باشیم<sup>۱۱</sup> که برای موضوعاتی مانند حکومت، حاکم، موقوفات، بیت المال، وجوهات شرعی و اماکن مقدسه نظیر مسجد کعبه کلیسا در نظر گرفته شده است.<sup>۱۲</sup>

اصولاً با مرگ، ملکیت شخص قطع می‌شود مگر اینکه دلیلی بر ترتب و بقای آثار مالکیت، موجود باشد.<sup>۱۳</sup> با توجه ادله قاطع و متعددی که در این مقاله بدان اشاره شده و مورد بررسی قرار گرفته است، در فقه می‌توان به وضوح شاهد احکامی بود که بصورت

<sup>۵</sup> انصاری، فاضل لنکرانی، احکام و حقوق کودکان در اسلام، ۴۰، ۲۳۸؛ لطفی، مبای فقه، ۵۰؛ اعرافی، فقه تربیتی، 127/17، 128، 130.

<sup>۶</sup> رضوانی، بررسی تحلیلی و تطبیقی جرائم قذف، افترا و توهین، 157.

<sup>۷</sup> موسوی بجنوردی و مقتدایی، «ذمه از دیدگاه فقه امامیه با رویکردی بر نظرات امام خمینی (س)»، ۲۶.

<sup>۸</sup> شهید ثانی، حاشیه الإرشاد، ۴۲۷/۲؛ حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۱۵۶/۳؛ گلپایگانی، هدایة العباد، ۱۴۱/۲؛ خوانساری، الحاشیة الأولى علی

المکاسب، ۱۱۶؛ ابن سعید، الجامع للشرائع، ۳۷۰؛ ساکت، دیباجهای بر دانش حقوق، ۸۸.

<sup>۹</sup> مکارم شیرازی، بحوث فقهیه هامة، ۳۴۸.

<sup>۱۰</sup> روحانی، منهاج الفقاهة، ۳۷۶/۶؛ محسنی، القواعد الأصولیة و الفقهیة فی المستمسک، ۳۵۱.

<sup>۱۱</sup> قنبری رباطی، فلاح، «ماهیت شخصیت حقوقی در فقه و حقوق اسلامی»، ۴۲.

<sup>۱۲</sup> علوی قزوینی، «وضعیت حقوقی ترکه مدیون در دوران تصفیه»، ۱۱۴؛ آفانظری، «بررسی فقهی حقوقی شخصیت حقوقی»، ۱۱۸؛ آقا مهدوی، حبیبیان، «بررسی

اهلیت شخص حقوقی در فقه و حقوق»، ۲۷.

<sup>۱۳</sup> کرباسی، الإرث فی الفقه الجعفری، 3/54.

ضمنی برای مردگان اهلیت تملک در نظر گرفته شده است.<sup>۱۴</sup> به کار بردن مکرر واژه هایی نظیر ملک المیت،<sup>۱۵</sup> حق المیت<sup>۱۶</sup> و مال المیت<sup>۱۷</sup> در متون فقهی، که حتی در روایات نیز می توان شاهد آن بود؛<sup>۱۸</sup> دلالتی واضح بر امکان بقای مالکیت متوفی بر ماترک دارد.<sup>۱۹</sup> جمع بین آیات نیز اقتضای آن دارد که ماترک بعد از تصفیه دیون و وصایا، قابل انتقال به وراث باشد و در صورت استیعاب دیون بر ترکه، چیزی به وراث نرسد.<sup>۲۰</sup> و اساساً ماترک متوفی بعد از اخراج دیون است که قابلیت مسمی به «ارث» را پیدا خواهد کرد؛<sup>۲۱</sup> مضافاً اینکه مقتضای اصل استصحاب هم، بقای مالکیت پس از مرگ است؛ مگر اینکه تصور شود که عقلاً بین اعتبار مالکیت برای زندگان و اعتبار مالکیت برای مردگان قائل به تفاوت هستند و استصحاب نمی تواند ارتباط دهنده بین این دو قسم از مالکیت باشد که چنین چیزی بعید است.<sup>۲۲</sup>

چون ملکیت در حقیقت مبتنی بر رابطه مالک و مملوک است، برخی متوفی را فاقد قابلیت لازم برای ورود به چنین رابطه دانسته اند؛<sup>۲۳</sup> برخی نیز مالکیت را یک صفت وجودی در نظر می گیرند که در پرتوی آن، امکان مالک بودن متوفی به جهت معدوم بودن، منتفی خواهد بود.<sup>۲۴</sup> بطلان این استدلال بی نیاز از توضیح است؛ از آنکه امکان مالک بودن آدمی مبتنی بر جسم مادی و فیزیکی نیست که با مرگ از بین رود، بلکه مبتنی بر موجودیت و اهلیتی است که شارع و قانونگذار برای انسان ها و شرکت ها در نظر گرفته است. اگر «وجود فیزیکی خارجی» شرط لازم برای امکان مالکیت بود، لاجرم عناوین و جهات و شرکت ها هم هیچ گاه نمی توانستند اهلیت مالک بودن را کسب کنند! ملکیت نیازمند وجود خارجی نیست و اعتبار کردن آن برای معدوم ممکن است. بر همین اساس است که جواز تملک به وسیله مردگان چه به صورت بقای مالکیت پیش از مرگ و چه به صورت حدوث مالکیت جدید بعد از مرگ، مورد قبول واقع شده است.<sup>۲۵</sup> اگر با اعتبار کردن، امکان در نظر گرفتن مالکیت برای «اشیا و شرکت ها و عناوین و جهات» وجود دارد، پس با همان مقدار اعتبار نیز، امکان تصور مالک بودن «متوفی» نیز قابل پذیرش است؛ مخصوصاً اینکه قرائن و امارات متعددی در فقه و قانون بر این مهم اقامه شده است، که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد. اصولاً موضوعات اعتباری

<sup>14</sup> امین، «درآمدی بر نظریه شخصیت حقوقی در فقه امامیه»، ۵۴۵.

<sup>15</sup> اراکی، رساله فی الارث، ۳۸، ۳۳، ۳۴، ۳۰؛ صیمری، غایه المرام فی شرح شرایع الاسلام، 3/304.

<sup>16</sup> آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب، 118.

<sup>17</sup> طباطبایی قمی، سیلاوی، مصباح الناسک فی شرح المناسک، ۱/۱۳۷؛ علوی گرگانی، منهج الناسکین، ۳۶؛ شهیدثانی و کلانتر، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقیة، 4/276.

<sup>18</sup> حر عاملی، تفصیل وسائل الشریعة الی تحصیل مسائل الشریعة، 10/423.

<sup>19</sup> ترحینی عاملی، الزبدة الفقهية فی شرح الروضة البهية، 3/292.

<sup>20</sup> گلپایگانی، القضاء و الشهادات، 1/400.

<sup>21</sup> ترحینی عاملی، الزبدة الفقهية فی شرح الروضة البهية، 3/۲۹۲.

<sup>22</sup> گلپایگانی، القضاء و الشهادات، 1/1401.

<sup>23</sup> حسنی، نظریة العقد فی الفقه الجعفری، ۶۰.

<sup>24</sup> آشتیانی، کتاب القضاء، 1/577.

<sup>25</sup> آخوند خراسانی، کتاب فی الوقف، ۲۱.

از جمله امور تسامحی است که مشمولیت آن، دربرگیرنده متوفی نیز می‌باشد و می‌تواند مبنایی برای جواز «امکان ایجاد مالکیت جدید پس از مرگ» در نظر گرفته شود.<sup>26</sup> از دیگر مواردی که موجب توجیه امکان بقای مالکیت متوفی بر ماترک می‌گردد، لزوم ادای دیونی است که متوفی قبل از مرگ، موجب پیدایش سبب آن بوده است اما ضرر آن، بعدها ظاهر شده؛ مانند اینکه متوفی در زمان حیات، چاهی حفر کرده باشد و بعد از مرگش، شخصی در آن بیفتد؛ یا اینکه در زمان حیات، مرتکب جرحی شود که بعد از مرگ ضارب، معنی علیه نیز به سبب سرایت، فوت کند.<sup>27</sup> پرواضح است که ادای چنین دیونی که بعد از مرگ ایجاد می‌شود، در صورتی از ماترک متوفی میسر خواهد بود که قائل به بقای مالکیت متوفی بر ماترک باشیم؛ در غیر این صورت، اگر به محض فوت، ماترک به وراثت منتقل شود، امکان ادای دیونی که بعد از مرگ ایجاد می‌شود از ترکه متصور نخواهد بود؛ چه اینکه هیچ کس مسئول ادای دیگران نیست و نمی‌توان دیون متوفی را از مایملک وراثت پرداخت کرد!

قانون مدنی ایران در ماده ۹۵۶ مقرر می‌دارد: «اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود». حقوقدانان ایران نیز با اعتماد به اطلاق این ماده، مرگ را نقطه پایان اهلیت انسان دانسته‌اند. بنظر می‌رسد استفاده زوال کامل اهلیت انسان با مرگ از این ماده درست نیست. زیرا اولاً: قانونگذار در ماده ۹۵۶، مرگ را پایان «اهلیت شخص برای دارا شدن حقوق یا همان اهلیت استیفاء» اعلام کرده و در خصوص سایر ابعاد اهلیت یعنی «اهلیت تملک» ساکت است و ثانیاً: احکام متعددی در قانون مدنی یا قوانین دیگر ایران وجود دارد که جز با پذیرش اهلیت مردگان (ولو بصورت محدود) قابل توجیه نیست. به عنوان نمونه قانونگذار در قانون مدنی در مواد ۲۹۱ (ابرای ذمه میت) - ۱۲۶۷ (اقرار به نفع متوفی) - ۶۸۷ (ضمانت از دیون متوفی) - در قانون مجازات اسلامی در تبصره ۲ ماده ۲۰۱ (در بحث مالکیت متوفی بر دیه) و در قانون تجارت، در ماده ۴۱۲ در بحث اعلام ورشکستگی متوفی، تلویحاً وجود اهلیت اموات را مورد تایید و به مسائلی اشاره کرده که نوعاً از آثار و عوارض وجود اهلیت ولو محدود برای اموات است و اعتبار اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی را مخدوش می‌کند. ازین روست که ماده ۹۵۶ آنچنان با استثنائات و تخصیص‌های متعددی همراه بوده که نوعاً دچار تخصیص اکثر یا استثنای مستغرق شده است چه اینکه این ماده، اهلیت را محدود به زمان تولد تا مرگ کرده است در حالی که از یک سو، اولاً: امکان مالکیت جنین در اسلام به شرط زنده به دنیا آمدن مورد قبول واقع شده است.<sup>28</sup> ثانیاً: وصیت به نفع جنین طبق ماده ۸۵۱ قانون مدنی صحیح قلمداد گشته و نمائات موصی به که در طول دوره جنینی ظاهر می‌شود در ملکیت خود جنین ایجاد می‌گردد، ثالثاً: نفقه جنین در طلاق رجعی یا عده وفات متعلق به خود جنین است (قاسم زاده، «اهلیت جنین و اداره اموال او»، ۱۸۴) که بدون داشتن «اهلیت مالک بودن»، هیچ کدام ازین امور ممکن نمی‌بود. از دیگر سو: امکان مالکیت متوفی نیز پس از مرگ نیز، بنا ادله قاطعی که در تحقیق حاضر بدان پرداخته شده، محرز است و اطلاق ماده ۹۵۶ را غیر معتبر می‌سازد.

<sup>26</sup> محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية في المستمسک، ۸۳۵۱.

<sup>27</sup> محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية في المستمسک، ۸۳۵۱.

<sup>28</sup> نظری، «بررسی فقهی حقوقی شخصیت حقوقی»، ۱۱۷.

با توجه به لزوم تعیین تکلیف مالکیت ترکه از لحظه فوت شخص تا زمان تقسیم آن بین وراث و موصی لهم، و نیز مسائلی که در خصوص وضعیت ملکی ترکه در صورت استیعاب دیون و چالش های حقوقی که در این خصوص وجود دارد، مقالاتی نظیر «بررسی فقهی حقوقی ترکه پس از فوت متوفی» (قبولی درافشان) «بررسی شخصیت حقوقی ترکه» (غلامعلی زاده کجرو و رضایی) «وضعیت حقوقی ترکه مدیون در دوران تصفیه» (سید علی علوی قزوینی) نگاشته شده؛ ازین روست که خلاء نسبتاً واضحی در خصوص بررسی «اهلیت تملک بعد از مرگ» در منابع و آثار حقوقی و فقهی قابل مشاهده است. به رغم اشاره ضمنی به این موضوع در مقاله «مبانی تداوم شخصیت حقوقی انسان پس از مرگ در مذاهب خمس و حقوق موضوعه» (قدرتی)، اما لزوم ارائه ادله اثباتی جامعتر و مبنای نظری کاملتر، برای اثبات تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ کاملاً محسوس است، و می توان ادعا کرد که در خصوص «اهلیت تملک بعد از مرگ»، پژوهش جامعی انجام پذیرفته است و اثبات این مهم، مستلزم انجام تحقیقی فراگیر است که در مقاله حاضر، با ارجاع به بیش از ۱۰۰ منبع، تفصیلاً بدان پرداخته شده است.

#### ۱. بقای مالکیت پس از مرگ

اصولاً با مرگ، ملکیت از شخص منقطع می شود و ترکه متوفی، آماده تصفیه دیون و تقسیم بین وراث میگردد، اما این قاعده با استثنائاتی همراه است و در شرایطی خاص، ماترک قابلیت انتقال فوری به ورثه را نداشته و بالاجبار تا زمان تعیین تکلیف، در حکم مالکیت متوفی باقی می ماند؛ که ذیلاً به اهم مصادیق آن پرداخته می شود.

#### ۱.۱. بقای مالکیت متوفی بر ترکه در صورت وجود دین مستوعب

مشهور آن است که جمیع ترکه با مرگ به وراث منتقل می شود؛<sup>۲۹</sup> مگر آنکه دیون متوفی، مستوعب بر ترکه او باشد، که در این صورت چیزی به وراث منتقل نمی شود.<sup>۳۰</sup> حتی در صورت عدم استیعاب دیون بر ترکه نیز، بر اساس برخی نظرات، آن قسمت از ترکه که در مقابل دین قرار می گیرد قابل انتقال به وراث نیست<sup>۳۱</sup> و لازمه چنین امری آن است متوفی را «مالک ترکه» در نظر بگیریم

<sup>29</sup> کرباسی، الإرث فی الفقه الجعفری، ۳۵.

<sup>30</sup> گلپایگانی، القضاء و الشهادات، ۴۰۰/۱.

<sup>31</sup> همدانی، مصباح الفقیه، ۴۱۲/۱۳.

یا اینکه حداقل «ماترک را در حکم مال متوفی» قلمداد نماییم، چه اینکه معقول نیست که ماترک مشمول دین، با مرگ از مالکیت متوفی خارج گردد و داخل در مالکیت ورثه هم نشود و بلا مالک گردد!<sup>۳۲</sup>

#### ۲. ۱. بقای مالکیت متوفی بر آن قسمت از ترکه که متعلق دین است

ظاهراً آیه «من بعد وصیه یوصی بها أو دین» دلالت بر این دارد که حصول مالکیت ورثه نسبت به ماترک، متوقف بر عدم وجود وصیت یا دین است، که در حقیقت تخصیص دهنده عموم «ماترکه المیت فهو لوارثه» می باشد.<sup>۳۳</sup> پر واضح است که صرف وجود دین، موجب عدم امکان انتقال کل ترکه به وراثت نیست.<sup>۳۴</sup> بلکه صرفاً بحث بر سر عدم امکان انتقال آن مقدار از ترکه است که در مقابل دین قرار میگیرد؛ به عبارت بهتر، اگر دین بر ترکه مستوعب نباشد، صرفاً نسبت به آن مقدار که در مقابل دین نیست، قابلیت انتقال به وراثت را دارد؛ اما نسبت به آن به مقدار که در مقابل دین قرار میگیرد، ترکه در حکم مال میت است و قابل انتقال به وراثت نخواهد بود.<sup>۳۵</sup> فایده عملی<sup>۳۶</sup> در تحقق مالکیت میت یا ورثه نسبت به نمائات ترکه است، به این صورت که اگر ترکه مال میت باشد، نمائات آن هم در مالکیت او ایجاد شده است و دیون و وصایای وی از این طریق، قابل پرداخت است؛ اما اگر ترکه جمعاً ملک ورثه باشد، نمائات در مالکیت او ایجاد شده است و نتیجتاً پرداخت دیون متوفی از آن ممکن نیست.<sup>۳۷</sup>

#### ۳. ۱. بقای مالکیت متوفی بر ترکه مستغرق دین

در صورت استیعاب دیون بر ترکه، حکم اجماعی وجود دارد که وراثت حق تصرف در ترکه را ندراند.<sup>۳۸</sup> علت واضح است اگر دیون متوفی بیش از اموال او باشد، اساساً چیزی به وراثت نخواهد رسید تا بتوانند در آن تصرف کنند! مضاف بر این استدلال عقلانی؛ بر

<sup>32</sup> کاشف الغطاء، انوار الفقاهة کتاب المیراث، ۲۴.

<sup>33</sup> عراقی، کتاب القضاء (تقریرات)، ۳۴۳.

<sup>34</sup> صاحب جواهر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، 15/246.

<sup>35</sup> محقق حلی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، 4/10.

<sup>36</sup> فیولی در افشان، «بررسی فقهی حقوقی ترکه پس از فوت متوفی»، ۱۵۸.

<sup>37</sup> کاشف الغطاء، انوار الفقاهة کتاب القضاء، ۸۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ۲۷۲/۲۴؛ همدانی، مصباح الفقیه، ۴۱۰/۱۳؛ محسنی،

القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک، 3.۳۵.

<sup>38</sup> محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک، ۳۵۵.

اساس نص، اجماع منقول و مویدات بسیار دیگر نیز، ترکه در صورت استیعاب دیون، در حکم مال میت باقی خواهد ماند<sup>۳۹</sup> و انتقال ترکه به ورثه در صورتی است که ترکه، متعلق دین مستوعب نباشد.<sup>۴۰</sup> پر واضح است که اگر ترکه به محض فوت به وراثت منتقل نشود و تا زمان تعیین سهام دیان قابل انتقال آنها نیز نباشد، عقلاً در مالکیت خود متوفی باقی خواهد ماند و به تعبیر فقهی که به اکثریت متقدمین نیز منسوب شده است، ترکه در حکم مال میت خواهد بود.<sup>۴۱</sup> البته برخی نیز با چنین نظری اظهار مخالفت کرده‌اند.<sup>۴۲</sup> فایده عملی این قضیه در بحث زکات متبلور می‌شود. ترکه ای که دارای دین مستوعب است،<sup>۴۳</sup> مشمول زکات نمی‌شود<sup>۴۴</sup> و هرگاه وراثت در زمان رسیدن به حد نصاب زکات، مالک ترکه نباشد، زکات بر آنها واجب نخواهد بود،<sup>۴۵</sup> که با مخالفت هایی نیز همراه بوده است.<sup>۴۶</sup> البته بر اساس برخی نظرات، در دین مستوعب بر ترکه، در صورتی زکات نیست که دیون علاوه بر استیعاب بر ترکه، بر نمائات نیز مستوعب باشد. صرف نظر از اختلاف نظرات پیرامون بحث زکات، ذات «در حکم مال متوفی تلقی کردن ماترک» دلالت بر پذیرش اهلیت تملک متوفی دارد.

#### ۴.۱. بقای مالکیت متوفی بر ترکه در فرض وجود وصیت

استدلال هایی که موافق بقای مالکیت متوفی بر ماترک موضوع وصیت می‌باشد به مراتب قویتر از استدلال هایست که به علت وجود دین مستوعب، ترکه را در حکم مال متوفی در نظر می‌گیرد؛ چه اینکه اولاً: روایاتی وجود دارد که ثلث را متعلق به خود متوفی میدانند ثانیاً: مسلم است که تا قبل از قبول وصیت به وسیله موصی لهم، ثلث موصی به، نه داخل در مالکیت ورثه می‌شود و نه به ملکیت خود موصی لهم در می‌آید؛<sup>۴۷</sup> و اگر قائل به بقای مالکیت متوفی بر آن نباشیم لاجرم با بلا مالک شدن ثلث مورد وصیت مواجه خواهیم شد.<sup>۴۸</sup> که البته با مخالفت هایی نیز همراه بوده است.<sup>۴۹</sup> برخی نظریه کاشفیت را برای برون رفت از ضرورت متوفی مطرح کرده‌اند به این صورت که پس از قبول وصیت به وسیله موصی له، مشخص می‌شود که از زمان فوت، مالکیت به او

<sup>39</sup> آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب، ۱۱۸؛ کاشف الغطاء، انوار الفقاهه کتاب القضاء، ۸۲؛ محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک ۳۵۳/۱؛ القمی،

رسائل المیرزا القمی، ۸۴۲/۲؛ گلپایگانی، القضاء و الشهادات ۴۰۱/۱؛ میلانی، المحاضرات فی فقه الإمامية، 2/23.

<sup>40</sup> حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ۳۱۲/۲۵؛ نراقی، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، 17/329.

<sup>41</sup> رشتی، کتاب القضاء للرشتی، ۳۳۸.

<sup>42</sup> حسینی عاملی، ۲۶۳/۲۴؛ محسنی القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک، 1/352، 3.۳۵.

<sup>43</sup> صاحب جواهر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، 15/246.

<sup>44</sup> حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، 25/166.

<sup>45</sup> میلانی، المحاضرات فی فقه الإمامية: کتاب الزکاة، ۲۳/۲؛ همدانی، مصباح الفقیه، ۴۰۷/13-۴۰۸.

<sup>46</sup> صاحب جواهر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام ۲۵۰/۱۵؛ کرباسی، الإرث فی الفقه الجعفري، 3/32.

<sup>47</sup> علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۷۰/۲۱؛ کرباسی، الإرث فی الفقه الجعفري، 3/53.

<sup>48</sup> گلپایگانی، القضاء و الشهادات، 1/423.

<sup>49</sup> آشتیانی، بلغة الطالب فی التعلیق علی بیع المکاسب، ۶۳۴/۱؛ رشتی، کتاب القضاء للرشتی، ۳۳۸ تا ۳۳۹.



منتقل شده و کاشف از مالکیت وی از زمان فوت موصی است؛ لذا در حقیقت، فتره‌ی زمانی وجود ندارد تا امکان بقای ملاکیت متوفی بر آن متصور باشد.<sup>۵۰</sup> این نظریه مقبولیت فراگیری نداشته و نظریه بقای ماترک موضوع وصیت در حکم مال متوفی، نظر غالب و صائب در این زمینه است و دلالتی آشکار بر بقای اهلیت تملک پس از مرگ دارد.

#### ۱.۵. بقای مالکیت متوفی بر ترکه در صورت فوت موصی له قبل از قبول وصیت

در صورت فوت موصی له قبل از قبول وصیت، طبق روایت «الْوَصِيَّةُ لِرَاثِ الَّذِي أُوصِيَ لَهُ»<sup>۵۱</sup> ورثه موصی له، حق قبول وصیت را دارند، در اینصورت، یک نظر آن است که مال موضوع وصیت برای یک لحظه هم که شده به تملک متوفی دربیاید تا انتقال آن به وراث قابل توجه باشد.<sup>۵۲</sup> ولی اگر این احتمال را مخدوش بدانیم و معتقدم باشیم که مال پس از قبول ورثه‌ی موصی له، مستقیماً به مالکیت خود آنها در می‌آید، باید قایل به بلا مالک بودن مال از زمان فوت متوفی (موصی) تا زمان پذیرش وصیت به وسیله وراث موصی له باشیم که ممتنع است. فایده عملی این موضوع، در بحث امکان ارث بردن زن موصی له، از موضوع وصیت مشخص خواهد شد.

#### ۲. مالکیت جدید متوفی پس از مرگ

پذیرش امکان مالکیت پس از مرگ، محدود به بقای مالکیت متوفی بر آن قسمت از ترکه که موضوع دین و وصیت است، نمی‌باشد و ادله قاطعی موجود است که امکان پذیرش ایجاد «مالکیت جدید» پس از مرگ را فراهم کرده است. برخی به رغم اینکه «حدوث دین جدید پس از مرگ» را پذیرفته‌اند، امکان «تملک جدید پس از مرگ» را قبول نکرده‌اند.<sup>۵۳</sup> در حالی که امور اعتباری از جمله امور تسامحی است که ممکن است حتی مشمول میت هم بشوند و همانگونه که در عالم اعتبار، ماترک می‌تواند در ملکیت میت باقی بماند، به همان اعتبار می‌توان قائل به صحت ایجاد ملکیت پس از موت شد؛<sup>۵۴</sup> که ذیلاً به ذکر ادله و مصادیق آن خواهیم پرداخت.

#### ۲.۱. مالکیت متوفی بر دیه جنایت بر اموات

<sup>50</sup> علامه حلی، تذکرة الفقهاء، 2/31

<sup>51</sup> فیض کاشانی، الوافی، 24/99

<sup>52</sup> خوئی، موسوعة الامام الخوئی، 33/325

<sup>53</sup> علامه حلی، تذکرة الفقهاء، 21/31

<sup>54</sup> محسنی، القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک، 358

از مصادیق بارز پذیرش ایجاد مالکیت جدید پس از مرگ، قبول مالکیت متوفی بر دیه ناشی از «جنایت بر جسد» است. شکی نیست که حرمت میت به مانند حرمت زنده است<sup>۵۵</sup>؛ اعتداء بر میت مسلمان جایز نیست.<sup>۵۶</sup> میت از حیث دیه در حکم جنین است.<sup>۵۷</sup> برخلاف دیه انسان زنده، در دیه میت، تفاوتی بین زن و مرد یا صغیر و کبیر وجود ندارد.<sup>۵۸</sup> براین اساس، برای قطع اعضای منفرد، ۱۰۰ دینار و برای هر یک از اعضای دوتایی مانند دست، ۵۰ دینار معین شده است و دیه سایر اعضا هم بر اساس همین نسبتها تعیین می‌شود.<sup>۵۹</sup>

وجه افتراق دیه جنین و مرده آن است که دیه جنین به ارث می‌رسد ولی دیه میت به ارث نمی‌رسد، بلکه صرف امور خیر می‌شود که حتی بر آن، ادعای اجماع شده است.<sup>۶۰</sup> در حقیقت، با توجه به روایات موجود، قول مشهور آن است دیه جنایت بر متوفی، معلق به خود میت است<sup>۶۱</sup> و این دیه صرف ادای دیون متوفی می‌شود.<sup>۶۲</sup> بدیهی است که پذیرش مالکیت متوفی بر این دیه، مستلزم قائل بودن به تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ است و اما نظر غیر مشهور که نمی‌تواند مطمح نظر باشد، آن است که دیون متوفی از این محل، قابل پرداخت نیست،<sup>۶۳</sup> چه اینکه دین باید از ترکه اداء شود در صورتی که دیه جنایت بر اموات، به ارث نمی‌رسد، لذا مشمول عنوان ترکه نمی‌باشد.<sup>۶۴</sup> برخی برای توجیه مشمول ارث نبودن این نوع از دیه، استدلال نموده‌اند که ورثه، از اموال متوفی در لحظه مرگش ارث می‌برند؛ اما دیه جنایت بر میت پس از مرگ پدید می‌آید؛ لذا ورثه از آن ارثی نخواهند برد.<sup>۶۵</sup> طبق نظر دیگری که به سید مرتضی و ابن ادریس حلی منسوب شده، دیه جنایت بر میت، متعلق به بیت المال دانسته است.<sup>۶۶</sup> این نظر مبتنی بر یک

55 مدرسی، الفقه الاسلامی، ۳۰۳؛ فاضل موحدی لنکرانی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، 289.

56 فاضل موحدی لنکرانی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، 289.

57 ابن ادریس، موسوعه ابن ادریس الحلی، ۱۳۶/۱۳؛ بیهقی نیشابوری، إصباح الشیعة بمصباح الشریعة، ۵۱۰.

58 مدرسی، الفقه الاسلامی، ۳۰۳؛ خوئی، موسوعه الإمام الخوئی، ۹۴/۴۹؛ مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، 6/363.

59 بیهقی نیشابوری، إصباح الشیعة بمصباح الشریعة، ۵۱۰؛ ابن ادریس، موسوعه ابن ادریس الحلی، ۱۳۶/۱۳؛ صاحب جواهر، معجم الفقه الجواهر، ۶۶۷/۲؛ طباطبایی حکیم، منهاج الصالحین، ۱۴۳۳، ۳۲۱/۳؛ مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع)، ۵۱۶/۲.

60 صاحب جواهر، معجم الفقه الجواهر، ۶۶۷/۲؛ طباطبایی حکیم، منهاج الصالحین، ۳۲۱/۳؛ خوئی، موسوعه الإمام الخوئی، ۹۴/۴۹؛ ابن ادریس، موسوعه ابن ادریس الحلی، ۱۳۶/۱۳؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۳۸۷/۴۳؛ بیهقی نیشابوری، إصباح الشیعة بمصباح الشریعة، ۵۱۰؛ هاشمی شاهرودی، المعجم الفقہیة لکتب الشیخ الطوسی، ۵۱۶/۲؛ خوئی، محاضرات فی الموارث، ۲۵۰؛ تبریزی، تنقیح مبانی الأحکام، ۳۴۰/۴.

61 کلینی، کافی، ۴۷۶/۱۴؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۴۲۵/۱۰۱؛ طوسی، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ۷۸۰؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۳۸۸/۴۳.

62 مدرسی، الفقه الاسلامی، ۳۰۳؛ طباطبایی حکیم؛ الاحکام الفقہیة، 557.

63 مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، 6/364.

64 صاحب جواهر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، 43/388.

65 میرشکاری و مظفری، «مستولیت مدنی ناشی از ورود زیان بدنی به متوفی»، ۳۶۹.

66 مدرس، کفایة المحصلین فی تبصرة أحكام الدین، ۶۳۵/۲؛ ابن ادریس، موسوعه ابن ادریس الحلی، ۱۳۶/۱۳.

روایت است<sup>۶۷</sup> که دلالتی بر مفهوم بیان شده ندارد.<sup>۶۸</sup> در کل باید گفت که بر اساس قول راجح و مشهور، دیه جنایت بر اموات به خود متوفی تعلق دارد و اقوال دیگری، که این دیه را از باب مجازات و جریمه می‌دانند و آن را متعلق به بیت المال می‌دانند مخالف مشهور هستند.<sup>۶۹</sup> و بدیهی است که در نظر گرفتن مالکیت دیه جنایت بر اموات برای خود متوفی، بدون مفروض دانستن «تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ» متصور نخواهد بود.

## ۲.۲. مالکیت متوفی بر دیه قتل

پرواضح است که دیه قتل پس از حصول قتل و مرگ شخص ثابت می‌شود، لذا اصولاً نباید جز ماترک متوفی محسوب شود، چه اینکه ماترک، به اموال شخص در زمان مرگ، اطلاق می‌شود و قاعدتاً شامل دیه قتل که الزاماً پس از حصول فوت ثابت می‌شود، نمی‌گردد. و این قضیه موجب بروز این ابهام می‌شود که اگر دیه قتل جزء ماترک متوفی نیست، پس بر چه اساس دیون او از آن استیفا می‌شود و به وراثت او می‌رسد؟ در مورد نحوه انتقال دیه قتل به وارث دو نظر دارد، برخی دیه را داخل در اموال متوفی می‌دانند به این صورت که ولو برای یک لحظه هم که شده، دیه در مالکیت متوفی ایجاد می‌شود و سپس از متوفی به ورثه منتقل می‌گردد. اما برخی دیگر دیه را اساساً متعلق به خود ورثه در نظر می‌گیرند و دخول آن در مالکیت متوفی را منتفی تلقی می‌کنند.<sup>۷۰</sup> بدیهی است که بر اساس نظر اخیر، دیه مشمول ارث نبوده و ادای دیون متوفی از دیه قتل ممکن نخواهد بود، چه اینکه اگر دیه مستقیماً در ملکیت ورثه ایجاد شود و از ابتدا مال وراثت باشد، امکان پرداخت دیون متوفی از آن مقدور نخواهد بود، در حالی که در واقعیت چنین نبوده و طبق صریح روایات، مسلم آن است که دیه به ارث می‌رسد<sup>۷۱</sup> تا جاییکه حتی بر آن ادعای اجماع شده است<sup>۷۲</sup> و مقتضی ارث هم این است که دیه باید ابتدائاً به ملکیت متوفی درآمده باشد تا از طریق ارث، قابلیت انتقال به وراثت را داشته باشد!<sup>۷۳</sup> ازین روست که بر اساس نظریه صائب، دیه در جمیع اقسام قتل (در قتل عمد با اندکی اختلاف نظر) بمنزله ملک میت است و از اوست به وراثت منتقل می‌شود؛<sup>۷۴</sup> مضافاً اینکه مانعی وجود ندارد که متوفی مالک دیه شود، چه اینکه ملکیت یک امر اعتباری است که ممکن است حتی به اشیاء و جمادات نیز تعلق گیرد؛ همانند مسجد (در مالکیت وقف) یا مالکیت شبکه و تور ماهیگیری نسبت به صیدی که بعد از مرگ صیاد داخل آن شود.<sup>۷۵</sup> اصولاً بر اساس مالکیت متوفی بر دیه قتل است که امکان پرداخت دیون

67 حر عاملی، تفصیل وسائل الشریعة الی تحصیل مسائل الشریعة، 29/327.

68 مفید، سلسله مولفات الشیخ المفید، 760/14؛ روحانی، فقه الصادق، 365/26؛ فاضل موحدی لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، 291 تا 292.

69 صافی، احکامه و حدوده، 90.

70 مشکینی اردبیلی، التعلیقة علی الشرائع الاسلام، 3/144.

71 حر عاملی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، 397/17؛ محسنی، معجم الأحادیث المعتمدة، 384/8؛ شبیری زنجانی، المسائل الشرعیة، 679.

72 حسینی عاملی، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، 24/159.

73 خوئی، التتقیح فی شرح المکاسب، 1/150.

74 مجلسی، ملاذالآخبار فی فهم تهذیب الآخبار، 85؛ خوئی، موسوعة الامام الخوئی 80، 82، 83/49؛ روحانی، فقه الصادق، 439/24؛ کرباسی، الارث فی الفقه

الجعفری، 1/54.

75 خوئی، موسوعة الامام الخوئی، 49/83.

متوفی از این دیه، واجب تلقی می‌گردد، چه اینکه دیه بدل از قصاص نیست تا ابتدائاً متعلق به وراث باشد، بلکه بدل از نفس مقتول است و ابتداء الامر به خود متوفی تعلق می‌گیرد و سپس بر اساس مقررات ارث به وراث منتقل می‌شود، در حالی که اگر دیه بدل از قصاص تلقی می‌شد، می‌بایست صرفاً به عصبه تعلق می‌گرفت، چون فقط عصبه حق اجرای قصاص دارند، در حالی که چنین نیست و دیه بر اساس مقررات ارث به وراث می‌رسد که مستلزم مالکیت قبلی متوفی بر دیه می‌باشد.<sup>۷۶</sup> مستظهر دیگر این ادعا که مبنایی روایی نیز دارد این است که وارث با گذشت از دیه و قصاص در قتل عمل، ضامن دیون متوفی می‌شوند!<sup>۷۷</sup> و این قضیه کاشف از آن است که دیه، ملک میت است و از اوست که به ورثه منتقل می‌شود در غیر این صورت، ضامن تلقی کردن ورثه بی معنا می‌بود. شیخ انصاری قائل به وجود مالکیت تقدیری متوفی بر دیه قتل شده است.<sup>۷۸</sup> صرف نظر از اینکه مالکیت متوفی را از نوع مالکیت تقدیری بدانیم یا اینکه دیه را در حکم مال متوفی در نظر بگیریم، هر درجه از مالک بودن و هر قسم از انواع مالکیت برای متوفی، مستلزم داشتن اهلیت تملک است.

## ۲. ۳. ایجاد مالکیت جدید پس از مرگ، با فسخ بیع به وسیله وراث

حق فسخ جز آن دسته حقوقی است که با فوت، به وراث منتقل می‌شود. اصولاً با فسخ، مالکیت مبیع به فروشنده منتقل می‌شود و ملکیت ثمن هم به خریدار بازمی‌گردد، ازینروست که علی القاعده باید در صورت فسخ بیع به وسیله ورثه، مالکیت مبیع به بائع که همان متوفی است منتقل شود و ثمن از ماترک او پرداخت شود؛ البته در این خصوص نمی‌توان شاهد اجماع نظر بود و در مورد اینکه حق مالکیت مبیع به چه کسی بر می‌گردد، می‌توان اصولاً شاهد دو گونه استدلال بود، یک اینکه حق خیار به وارث رسیده است و آنها از طرف خودشان و به عنوان اصیل فسخ معامله می‌کنند و مالکیت مبیع به وراث منتقل می‌شود.<sup>۷۹</sup> دوم اینکه وارث به عنوان نایب متوفی، فسخ معامله می‌کنند و فسخ ورثه به مانند فسخ وکیل است، لذا مبیع در اثر فسخ به ملکیت میت در می‌آید و ثمن هم قاعدتاً بر ذمه خود متوفی ثابت می‌شود.<sup>۸۰</sup> بر اساس نظر دوم با فسخ، ملکیت مبیع ولو برای یک لحظه هم که باشد، به خود متوفی بر می‌گردد. درحقیقت وراث عقد را از طرف خود فسخ نمی‌کنند، بلکه حق منحل کردن عقدی را که قبلاً منعقد شده را دارا می‌باشند.<sup>۸۱</sup> و ظاهر معامله نیز دلالت بر آن دارد که وقتی معامله بین مشتری و میت واقع شده است، به محض فسخ عقد، هر مال به مالکی که در زمان عقد داشته گردد.<sup>۸۲</sup> به عبارت گویاتر فسخ عقد مقتضی انحلال عقد از زمان انعقاد آن است.<sup>۸۳</sup> ازین

<sup>76</sup> خونی، موسوعة الامام الخونی، 49/83.

<sup>77</sup> فیض کاشانی، الوافی، 16/864.

<sup>78</sup> خونی، التتقیح فی شرح المکاسب، ۱۵۰/۱؛ گلپایگانی، بلغة الطالب فی التعلیق علی بیع المکاسب، 157.

<sup>79</sup> یزدی، حاشیة المکاسب، ۱۵۰/۲؛ یزدی، سؤال و جواب، 1/197.

<sup>80</sup> تبریزی، إرشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، 4/843.

<sup>81</sup> روحانی، منهاج الفقاهة، 6/375.

<sup>82</sup> خونی، موسوعة الامام الخونی، 40/151.

<sup>83</sup> خونی، مصباح الفقاهة، جلد ۴۳۷/۷.

روست که انحلال عقد، مستلزم دخول مبیع در ملک میت می باشد، و اگر عین ثمن معامله باقی باشد مشتری می تواند آن را مسترد می کند و در غیر این صورت تبدیل به دین میت می گردد و موجبات اشتغال ذمه متوفی را فراهم می آورد و از ترکه خارج می شود.<sup>84</sup> فایده عملی قضیه آن است که اگر مالکیت، ابتدائاً به متوفی برسد و بعداً به ورثه منتقل شود، در این صورت زوجه از عین زمین محروم می شود چه اینکه انتقال بر اساس قواعد ارث صورت گرفته است. برخی برای پرهیز از از عودت مبیع به مالکیت متوفی و پرهیز از پذیرش مالکیت اموات، به قیاس اثر اعمال حق شفعه وراث و حق فسخ وراث اقدام کرده اند؛ با این توضیح که اگر وراث دارنده حق شفعه، نسبت به اعمال این حق اقدام کنند، مالکیت مبیع به ملکیت خود آنها وارد می شود نه به ملکیت مورث آنها که فوت کرده است.<sup>85</sup> این ایراد واضحاً مردود است چه اینکه شفعه یک تاسیس حقوقی خاص است که دارنده این حق می تواند بدون فسخ عقد اصلی، حصه مبیع را تملک نماید و ثمن را هم شخصاً می پردازد در حالی که در حق فسخ، عقدی که سابقاً واقع شده، برهم می خورد و مالکیت هر یک از عوضین به طرف دیگر منتقل می شود.<sup>86</sup> مضاف بر موارد فوق، ادله دیگری را نیز می توان یافت که دلالت ضمنی بر بقای مالکیت متوفی پس از مرگ دارد؛ جرم انگاری ربایش «کفن متوفی یا ایمپلنت های درمانی یا دندان طلائی موجود در جسد»، تحت عنوان سرقت<sup>87</sup>، دلالتی مسلم بر وجود مالکیت متوفی بر این اقلام دارد؛ چه اینکه قدر متقین آن است که این اموال به ارث نمی رسد و اگر در حکم مالکیت متوفی نیز نباشد و قایل به بلا مالک بودن آن باشیم، تسمیه واژه سرقت بر آن صحیح نخواهد بود و ربایش اشیای بلا مالک اساساً سرقت تلقی نمی شود.

#### نتیجه گیری

اهلیت به دو دسته «اهلیت تمتع» و «اهلیت استیفا» تقسیم می شود. اهلیت تمتع یا «اهلیة الوجوب» قابلیت است که فرد به اعتبار آن می تواند صاحب حق گردد. اهلیت استیفا یا «اهلیة الاداء» نیز به قابلیت اطلاق می گردد که افراد بتوانند در پرتوی آن، نسبت به اجرای حقوق خود اقدام کنند، پرواضح است که برای داشتن اهلیت استیفا، وجود شرایط عامه یعنی عقل بلوغ و رشد ضروری است؛ لذا امکان تداوم اهلیت استیفا بعد از مرگ، متصور نیست.

در خصوص اهلیت تمتع نیز با توجه به اینکه قانون مدنی در ماده ۹۵۸ بیان می دارد: «هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود»؛ بسیاری اهلیت تمتع را مختص به انسان دانسته و آن را بر واژه «انسان» اطلاق کرده اند. برخی دیگر نیز شرط برخورداری از

<sup>84</sup> خونی، موسوعة الامام الخونی، ۱۵۲/۴۰؛ موسوی گلپایگانی، ۱۱؛ انصاری، کتاب المکاسب، جلد ۳، ۷۰؛ خونی، مصباح الفقاهة، ۴۳۷/۷؛ تبریزی، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، ۴/۸۴۴.

<sup>85</sup> یردی، حاشیة المکاسب، ۱۴۵۲.

<sup>86</sup> خونی، مصباح الفقاهة، ۴۳۷/۷؛ تبریزی، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، ۴/۸۴۴؛ روحانی، منهاج الفقاهة، ۶/۳۷۶.

<sup>87</sup> شاکری و کریمی گلپایگی، «بررسی ربودن مال از قبر در فقه و حقوق کیفری ایران»، ۱۰۹؛ طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیة، المبسوط فی فقه الإمامیة، ۸/۳۴.

اهلیت تمتع را، زنده بودن انگاشته اند؛ حال آنکه فقه غنی اسلامی در بحث وقف بر جهات، برای جهت تعیین شده، اهلیت تمتع و تملک قائل است و در صورت وقف بر مساجد، مال موقوفه را داخل در مالکیت خود مسجد می‌داند و اصولاً مالکیت، پدیده ایست اعتباری، که مستلزم وجود فیزیکی و خارجی نبوده و ممکن است برای اموری که در عالم اعتبار نیز وجود دارد، تعیین مالکیت شود و اگر «وجود فیزیکی خارجی» شرط لازم برای امکان مالکیت بود، لاجرم عناوین و جهات و شرکت‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانستند اهلیت مالک بودن را کسب کنند.

در فقه، شاهد احکام و گزاره‌هایی هستیم که دلالت بر بقای مالکیت اشخاص پس از مرگ و نیز امکان تملکات جدید پس از فوت دارد؛ استعمال عباراتی نظیر ملک المیت، حق المیت و مال المیت در متون فقهی، آن هم در سطحی گستره، نشان دهنده تلقی مالکیت محدود برای متوفی است، که هم به صورت بقای مالکیت پس از مرگ، و هم به صورت امکان مالکیت جدید پس از فوت، مورد پذیرش قرار گرفته است که اهم مصادیق آن به قرار ذیل است.

بقای مالکیت پس از مرگ :

۱- در صورت وجود دین مستوعب: مشهور آن است که در صورت مستوعب بودن دین بر ترکه، یعنی در صورتیکه دین از ترکه بیشتر باشد، چیزی به وراثت نمی‌رسد و تمامی ترکه (تا زمان تادیه دیون)، در حکم مال متوفی باقی می‌ماند که بدون تلقی تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ، تصور چنین چیزی مقدور نخواهد بود.

۲- بقای مالکیت متوفی بر موصی به، تا زمان حصول قبول موصی له: علاوه بر اینکه روایات موثقی وجود دارد که ثلث ترکه را متعلق به خود متوفی می‌داند، اساساً طبق نظریه اقوا، تا زمانی که وصیت مورد قبول موصی له قرار نگرفته است، موصی به، در حکم مال متوفی باقی می‌ماند، که مستلزم پذیرش بقای اهلیت تملک بعد از مرگ است.

حدوث مالکیت جدید پس از مرگ :

۱- مالکیت متوفی بر دیه ناشی از جنایت بر جسد: در اسلام برای جنایت بر جسد، دیه مشخصی در نظر گرفته شده است که مقدار آن برابر با دیه جنین است؛ اما تفاوت مهم و معنادار این دو، در آن است که دیه جنین به ارث می‌رسد در حالی که دیه متوفی متعلق به خود او بوده و به وراثت نمی‌رسد و صرف ادای دیون خود متوفی شده و در کارهای خیر به نیت متوفی هزینه می‌شود، بدیهی است که نمی‌توان مالکیت بر دیه جنایت بر اموات را متعلق به خود متوفی دانست اما وی را فاقد اهلیت تملک تلقی کرد!

۲- مالکیت متوفی بر دیه قتل: طبق صریح روایات و اجماع مبتنی بر آن، دیون متوفی باید از دیه قتل او پرداخت شود، و سپس به ارث برسد، که لازمه این حکم، همانا مالکیت آنی متوفی بر این دیه است؛ چه اینکه اگر مستقیماً دیه قتل به وراثت می‌رسید و داخل در مالکیت متوفی نمی‌شد، امکان پرداخت دیون متوفی از آن مقدور نبود، به همین سبب است که بسیاری از فقها قائل به مالکیت تقدیری متوفی بر دیه قتل شده‌اند؛ با این توضیح که دیه بصورت آنی به مالکیت متوفی داخل می‌شود و پس

از کسر دیون، به وراث منتقل می‌گردد؛ پر واضح است که ایجاد مالکیت، چه بصورت واقعی و چه بصورت تقدیری، مستلزم داشتن اهلیت تملک است.

۳- مالکیت جدید متوفی پس از مرگ به دلیل ایجاد سبب مالکیت قبل از فوت: یکی از مثالهای بارزی که در کتب فقهی برای ایجاد مالکیت تقدیری پس از مرگ بدان اشاره شده است، همانا مالکیت صیاد فوت شده بر ماهی و صیدی است که بعد از مرگ او، در تور یا دام افتاده باشد، که امری بلامنازع بوده و دلالتی محکم بر وجود اهلیت محدود تملک متوفی دارد. این قضیه در دنیای امروزی با مقوله «برنده شدن در لاتاری و قرعه کشی بعد از مرگ»، عیان تر شده است، که بدون در نظر گرفتن اهلیت تملک بعد از مرگ و قائل بودن به ورود مالکیت جایزه قرعه کشی به ملکیت متوفی، بدیهی است که نمی‌توان به پرداخت دیون متوفی از آن و تقسیم جایزه بین وراث حکم داد!

۴- ایجاد ملکیت جدید پس از مرگ با فسخ بیع به وسیله ورثه: در فقه اسلامی، حق فسخ با فوت شخص به ارث می‌رسد، مسئله مهم در این زمینه، همانا آثار و نتایج حقوقی ناشی از این فسخ است. اصولاً با فسخ، مالکیت مبیع به بائع برمی‌گردد و مالکیت ثمن نیز به مشتری عودت می‌یابد، بر همین اساس طبق نظر اقوا، با فسخ بیع به وسیله ورثه، مالکیت مبیع بصورت آنی به متوفی بر میگردد و از او مجدداً به وراث می‌رسد، بدیهی است اگر مالکیت مبیع، به متوفی بر نمی‌گشت و مستقیماً به وراث عودت می‌یافت اولاً: می‌بایست وراث ثمن معامله فسخ شده را از مال خودشان به خریدار پرداخت می‌کردند. ثانیاً: چون مبیع مستقیم به مالکیت وراث، داخل شده است، امکان پرداخت دیون متوفی از آن ممکن نبود، در حالی که طبق نظر مشهور، اولاً دیون متوفی از مبیعی که در اثر فسخ، به او مسترد شده، قابل پرداخت است. ثانیاً: ثمن معامله فسخ شده باید از ترکه متوفی پرداخت شود که هر دوی این احکام، مستلزم برگشت مالکیت مبیع به متوفی ولو به صورت آنی است که اعتقاد به چنین چیزی، بدون پذیرش تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ، غیر متصور است.

موارد فوق، همه و همه نشان دهنده این مهم هستند که امکان مالک بودن متوفی در فقه، بالکل ممنوع نبوده و قرائن و مصادیق فراوانی را در فقه می‌توان یافت که دلالت بر بقای مالکیت پس از مرگ و حتی امکان ایجاد مالکیت جدید پس از فوت دارد که مستلزم پذیرش امکان تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ است.

قانون مدنی ایران در ماده ۹۵۶ مقرر می‌دارد: «اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود». بسیاری از حقوقدانان ایران نیز با اعتماد به اطلاق این ماده، مرگ را پایان بخش اهلیت انسان تلقی کرده اند؛ در حالی که به نظر می‌رسد این ماده به هیچ وجه حاوی چنین حکمی نیست. زیرا اولاً: قانونگذار در ماده ۹۵۶، مرگ را پایان «اهلیت شخص برای دارا شدن حقوق یا همان اهلیت استیفاء» اعلام کرده و در خصوص سایر ابعاد اهلیت نظیر «اهلیت تملک» ساکت است ثانیاً: احکام متعددی در قانون مدنی یا قوانین دیگر ایران وجود دارد که جز با پذیرش اهلیت مردگان (ولو بصورت محدود) قابل توجیه نیست. به عنوان نمونه قانونگذار در قانون مدنی در مواد ۲۹۱ (ابرای ذمه میت) - ۱۲۶۷ (اقرار به نفع متوفی) - ۶۸۷ (ضمانت از دیون متوفی) - در قانون مجازات اسلامی در تبصره ۲ ماده ۲۰۱ (در بحث مالکیت متوفی بر دیه) و در قانون تجارت،

در ماده ۴۱۲ در بحث اعلام ورشکستگی متوفی، تلویحاً وجود اهلیت اموات را مورد تایید و به مسائلی اشاره کرده که نوعاً از آثار و عوارض اهلیت ولو محدود برای اموات است و اعتبار اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی را مخدوش می‌کند. ازین روست ماده ۹۵۶ قانون مدنی به جهت وجود استثنائات و تخصیص های متعدد وارده، عملاً دچار تخصیص اکثر یا استثنای مستغرق شده است و از حیث اطلاق، قابلیت استناد را ندارد، چه اینکه این ماده، اهلیت را محدود به زمان تولد تا مرگ کرده است؛ در حالی که امکان مالکیت متوفی که مقوم به ادله متعددی است، اثبات کننده تداوم اهلیت تملک بعد از مرگ است و حجیت اطلاق ماده ۹۵۶ قانون مدنی را منتفی می‌کند.

#### منابع

- ابن ادریس، محمد بن احمد. موسوعة ابن ادریس الحلبي. قم: دلیل ما، ۱۳۸۷.
- ابن سعید، یحیی بن احمد. الجامع للشرائع. با تصحیح: جعفر سبحانی تبریزی. قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیة، ۱۴۰۵ق.
- اراکي، محمد علی. رسالة فی الارث. قم: موسسه در راه حق، ۱۳۷۱.
- اعرافى، علیرضا. فقه تربیتی. گردآورنده: محمد قاسم رجایی. قم: موسسه اشراق و عرفان، ۱۳۹۷.
- امین، سید علیرضا. «درآمدی بر نظریه شخصیت حقوقی در فقه امامیه». تمدن حقوقی. ش ۹، ۱۴۰۰، ۵۴۱ تا ۵۵۷.
- انصاری، قدرت الله و محمد جواد فاضل لنکرانی. احکام و حقوق کودکان در اسلام. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۹۲.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، کتاب المکاسب. قم: دارالذخایر. چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. حاشیة المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات. ۱۴۰۶ق.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. کتاب فی الوقف. قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
- آشتیانی، محمد حسن بن جعفر. کتاب القضاء. قم: المؤتمر العلامة الأشتیانی (ره). چاپ اول، ۱۴۲۵ق.



آقا مهدوی، اصغر و مهدی حبیبیان. «بررسی اهلیت شخص حقوقی در فقه و حقوق». دوفصلنامه علمی تخصصی پژوهشنامه فقهی، سال ۲، ش ۲، ۱۳۹۳، ۲۷ تا ۵۰.

آقائظری، حسن. «بررسی فقهی حقوقی شخصیت حقوقی». حقوق اسلامی. سال ۱۴، ش ۵۴، ۱۳۹۶، ۹۷ تا ۱۲۵.

باریکلو، علی رضا. اشخاص و حمایت های حقوقی آنان. تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۷.

بهرامی حسین و محمد حسن بیاتی. «تاملی در شرعیت «شخصیت حقوقی»». دوفصلنامه علمی ترویجی مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق. سال ۱۳، ش ۳۹، ۱۳۹۸، ۴۵ تا ۶۶.

بیهقی نیشابوری کیدری محمد بن حسن. إصباح الشیعة بمصباح الشریعة. با تحقیق ابراهیم بهادری. قم: موسسه الامام اصادق علیه السلام، ۱۳۷۴.

تبریزی، جواد. إرشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب. قم: مطبع مهر، ۱۴۱۲ق.

تبریزی، جواد. تنقیح مبانی الأحکام. قم: دارالصدیقة الشهیدة (سلام الله علیها)، ۱۳۷۸.

ترحینی عاملی، محمد حسن. الزبدة الفقهیة فی شرح الروضة البهیة. دارالفقه للطباعة و النشر، ۱۳۸۵.

تفتازانی، مسعود بن عمر، زکریا عمیرات، عبید الله بن مسعود صدرالشریعة الثاني. شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح فی أصول الفقه. بیروت: دار الکتب العلمیة. ۱۴۱۶ق.

حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. تهران: اسلامیه، ۱۳۷۲.

حر عاملی، محمد بن حسن. تفصیل و مسائل الشریعة الی تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.

حسنی، هاشم معروف. نظریة العقد فی الفقه الجعفری. بیروت: مکتبة هاشم، {بی تا}.

حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۳۲ق.

حکیم، محمد تقی، علی عبدالحکیم صافی و علیان رشدی. الضمان فی الفقه الإسلامی. تهران: المجمع العالمی للتقرب بین المذاهب الإسلامیة. المعاونة الثقافیة. ۱۴۳۱ق.

حلی، ابن ادیس. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.

خرازی، محسن. البحوث الهامه فی المکاسب المحرمه. قم: موسسه در راه حق، ۱۴۲۶ق.

- خلخالی، سید محمد مهدی موسوی. فقه الشيعة كتاب الإجارة. تهران: مركز فرهنگي انتشارات منير، ۱۴۲۷ق.
- خوانساری، محمد امامی. الحاشية الأولى على المكاسب (للخوانساري). {بی جا}، ۱۳۳۲ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم. مجمع الرسائل. قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۳۰ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم. مصباح الفقاهة (طبع قدیم). قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم. موسوعة الامام الخوئی. قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۳۰ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم، التنقيح فی شرح المكاسب. قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی ۱۴۲۵ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم، محمد علی خرسان. محاضرات فی الموارث. قم: موسسه السبطين علیهما السلام، ۱۴۲۴ق.
- داوودی، سعید، ناصر مکارم شیرازی و جمعی از محققین. نقش فقهای شیعه در حل مسائل مستحدثه. قم: امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) ۱۳۹۷.
- رجبی، عبدالله، «ضمنان در هوش مصنوعی»، مطالعات حقوق تطبیقی، ش ۲، ۱۳۹۸، ۴۴۶ تا ۴۵۸.
- رشتی، حبیب الله. كتاب القضاء للرشتی. قم: دارالقرآن الکریم. چاپ اول، ۱۴۰۱ق.
- رضوانی، صادق، موسسه نگارش و ویرایش نوین. بررسی تحلیلی و تطبیقی جرائم کذب، افترا و توهین. تهران: فرهنگ سبز، ۱۳۸۹.
- روحانی، محمد صادق. فقه الصادق (طبع قدیم). قم: مولف، {بی تا}.
- روحانی، محمد صادق. منهاج الفقاهة. قم: أنوار الهدی. چاپ ۵، ۱۴۲۹ق.
- ساکت، محمد حسین. دیباچهای بر دانش حقوق، تهران: ثالث، ۱۳۸۷.
- شاکری، ابوالحسن و داوود کرمی گلپایگانی. «بررسی ربودن مال از قبر در فقه و حقوق کیفری ایران». فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی، سال ۶، ش ۱۹، ۱۳۹۸، ۱۰۷ تا ۱۲۳.
- شیرازی، زنجانی، موسی. المسائل الشرعیة. قم: نشر الفقاهة، ۱۳۸۷.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، محمد کلانتر. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم ایران: مکتبة الداوری، ۱۴۱۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. حاشیة الإرشاد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
- شهیدی، مهدی. تشکیل قراردادها و تعهدات. تهران: حقوقدان، ۱۳۷۷.
- شیرازی، ناصر مکارم. بحوث فقهیة هامة. قم: انتشارات مدرسة الإمام علي بن أبي طالب علیه السلام، ۱۴۲۲ق.
- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر. معجم الفقه الجواهر. بیروت: مركز الغدير للدراسات الإسلامية. ۱۴۱۷ق.

- صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر. جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام. بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٣٦٢.
- صافي لطف الله. التعزيز احكامه و حدوده. قم: دفتر معظم له، {بيتا}.
- صيمري، مفلح بن حسن. غايه المرام في شرح شرايع الاسلام. بيروت: دار الهادي، ١٤٢٠ق.
- طباطبائي حكيم، محمد سعيد. الاحكام الفقهية. نجف: دارالهلال، ١٤٢٨ق.
- طباطبائي حكيم، محمد سعيد. منهاج الصالحين. قم: دارالهلال. ١٤٣٣ق.
- طباطبائي قمي، تقى و غالب سيلاوي. مصباح الناسك في شرح المناسك. قم: محلاتي، ١٤٢٥ق.
- طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن. المبسوط في فقه الإمامية. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية. چاپ سوم، ١٣٨٧ق.
- طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى. بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤٠٠ق.
- عاملی، شهيد ثاني زين الدين بن علي. حاشية الإرشاد. قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ١٤١٤ق.
- عراقي، ضياء الدين، كتاب القضاء (تقريرات)، قم: موسسه معارف اسلامي امام رضا(ع)، ١٣٧٠.
- علامه حلي، حسن بن يوسف. تذكرة الفقهاء. قم: موسسه آل البيت (عليهم السلام) لحياء التراث، ١٤٢٣ق.
- علوي قزويني، سيد علي. «وضعيت حقوقى تركه مديون در دوران تصفيه». سال ٤٦، ش ١، ١٣٩٢، ٩٦ تا ١١٨.
- علوي گرگاني، محمد علي. منهج الناسكين. قم: دفتر حضرت آيت ... علوي گرگاني، ١٣٩١.
- عمران، محمد. الأسس العامة في القانون. بيروت: منشورات الحلبي الحقوقية، ٢٠٠٢م.
- غلامعلي زاده كجوي، محمد و اسماعيل رضايي. «بررسی شخصيت حقوقی تركه» دومین کنفرانس بين المللی و ملی مطالعات مديريت حسابداری و حقوق، ١٣٩٩.
- فاضل موحدي لنكراني، محمد. تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيله. قم: مركز فقه الأئمة الأطهار عليهم السلام، چاپ اول، ١٤١٨ق.
- فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى و ديگران. الوافي. اصفهان: مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي(عليه السلام)، ١٤٠٦ق.
- قاسم زاده، عاتكه. «اهليت جنين و اداره اموال او». فقه اهل بيت. سال ١٤، ش ٥٦، ١٣٨٧، ١٧٦ تا ١٩٠.

- قبولی درافشان، سید محمد مهدی و سید محمد هادی قبولی درافشان. «بررسی فقهی حقوقی ترکه پس از فوت متوفی». نشریه علمی- پژوهشی فقه و حقوق اسلامی. سال ۴، ش ۷، ۱۳۹۲، ۱۴۹ تا ۱۷۶.
- قدرتی، فاطمه. «مبانی تداوم شخصیت حقوقی انسان پس از مرگ در مذاهب خمس و حقوق موضوعه». آموزه های فقه مدنی. دانشگاه علوم اسلامی رضوی. ش ۱۲، ۱۳۹۴، ۴۷-۶۸.
- القمی، میرزا ابوالقاسم. رسایل المیرزا القمی. قم: بوستان کتاب قم انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵.
- قنبری رباطی، ثریا، علی اکبر فلاح. «ماهیت شخصیت حقوقی در فقه و حقوق اسلامی». فصلنامه علمی پژوهشی فقه و مبانی حقوق اسلامی. سال ۶، ش ۱۹، ۱۳۹۳، ۴۱ تا ۵۲.
- کاشف الغطاء، حسن بن جعفر. انوار الفقاهة (کتاب المیراث). نجف: موسسه کاشف الغطاء. چاپ اول ۱۴۲۲ق.
- کرباسی، محمدابراهیم بن علی. الإرث في الفقه الجعفري. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۱ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، قم: دار الحدیث للطباعة والنشر، ۱۴۳۰ق.
- گلپایگانی، محمد رضا. بلغة الطالب فی التعلیق علی بیع المکاسب. قم: مطبعة الخيام، ۱۳۹۹ق.
- گلپایگانی، محمد رضا. هدایة العباد. قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ق.
- گلپایگانی، محمد رضا. القضاء و الشهادات. مقرر: علی حسینی میلانی، قم: الحقایق. چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- لطفی، اسد الله. مبادئ فقه. قم: هجرت، ۱۳۸۰.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار. به تحقیق: مهدی رجایی. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت ا... العظمی مرعشی نجفی (ره)، ۱۴۰۶ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. بحار الأنوار. بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
- محسنی، محمد آصف. معجم الأحادیث المعتبرة. قم: نشر ادیان، ۱۴۳۴ق.
- محسنی، محمد آصف. القواعد الأصولية و الفقهية فی المستمسک. قم: پیام مهر، ۱۳۸۲.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- محقق داماد، مصطفی، محمد مهریار. «شخصیت حقوقی زکات در منظر فقهی و ارتباط آن با بیت المال». فقه و مبانی حقوق اسلامی. سال ۵۳، ش ۲، ۱۳۹۹، ۴۴۱ تا ۴۲۳.
- مکارم شیرازی، ناصر. بحوث فقهیه هامه. قم: مدرسه الإمام علي بن أبي طالب (علیه السلام)، ۱۴۲۲ق.
- مدرس، محمد علی. کفایة المحصلین فی تبصرة أحكام الدین. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.

- مدرسی، محمد تقی. الفقه الاسلامی. بیروت: مرکز العصر للثقافة و النشر، ۱۴۳۱ق.
- مرتضوی، سید ضیاء. «شخصیت و اهلیت حقوقی دولت در فقه». فصلنامه تخصصی دین و قانون. ش ۱۴، ۱۳۹۵.
- مشکینی اردبیلی، علی. التعلیقة علی الشرائع الاسلام. به تحقیق: مرتضی سید ابراهیمی. تهران: موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.
- مشکینی اردبیلی، علی. مصطلحات الفقه. به تحقیق: حمید احمدی جلفایی. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۲.
- مغنیه، محمد جواد. فقه الامام جعفر الصادق. قم: انصاریان، ۱۳۷۹.
- مغنیه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق علیه السلام، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۲۱ق.
- مفید، محمد بن محمد. سلسله مولفات الشیخ المفید. محقق: علی میرشریفی. بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق.
- موسوی بجنوردی، سید محمد و فائزه مقتدایی. «ذمه از دیدگاه فقه امامیه با رویکردی بر نظرات امام خمینی (س)». پژوهشنامه متین. سال ۱۵، ش ۵۹، ۱۳۹۲.
- موسوی گلپایگانی، جمال الدین احمد. رسائل. نجف: المطبعة الحیدریة، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن. رسائل المیرزا القمی. محقق: عباس تبریزیان و دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (شعبه خراسان). قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۵.
- میلانی، محمد هادی، المحاضرات فی فقه الإمامیه: کتاب الزکاة. گردآورنده: فاضل حسینی میلانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، موسسه چاپ و انتشارات. چاپ اول، ۱۳۵۵.
- میرشکاری، عباس و خدیجه مظفری. «مسئولیت مدنی ناشی از ورود زیان بدنی به متوفا». فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی. ش ۲، ۱۳۹۶، ۳۶۳ تا ۳۷۸.
- نخعی پور، قاسم و محمد علی سعیدی. «اعتبارات عقلایی در تحلیل مبانی شخصیت حقوقی». آموزه های فقه مدنی. ش ۱۹، ۱۳۹۸، ۸۹ تا ۶۱.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. مستند الشیعه فی احکام الشریعه. قم: موسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- نظری، حسن. «بررسی فقهی حقوقی شخصیت حقوقی». حقوق اسلامی. سال ۱۴، ش ۵۴، پاییز ۱۳۹۶، ۹۷ تا ۱۲۵.
- هاشمی شاهرودی، محمود. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). المعجم الفقہیة لکتاب الشیخ الطوسی. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، ۱۴۲۴ق.

هدایت نیا، فرج الله. حقوق غیر ایرانیان در جمهوری اسلامی ایران. قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۳۸۸.

همدانی، رضا بن محمد هادی. مصباح الفقیه. محقق: محمد باقری، قم: الموسسه الجعفریه لاحیاء التراث، ۱۳۷۶.

یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم. سؤال و جواب (یزدی). گردآورنده: مصطفی محقق داماد و رضا استادی. محقق: حسن وحدتی شبیری و محمود مدنی بجستانی. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۶.

یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم. حاشیة المکاسب (یزدی). قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.

نسخه  
پیش  
انتشار